

داستان زندگی مرضیه میرزاپور
از نشستن روی ویلچر تا سردبیری نشریه ای محلی

۵۰۴

نوشتن از عشقی به نام «گل شهر»



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

ساکنان امیرآباد از بی توجهی به نیازهای ورزشی
نوجوانان و بلامتکلیفی یک فضای بدون استفاده می گویند
در بسته رویاها

۳

نوجوان محله امیرالمؤمنین (ع)
در مسیر حفظ کامل قرآن حرکت می کند
زندگی پربرکت با کلام خدا

۷

روایتی از برگزاری مراسم عزاداری دهه اول صفر
در محله کارمندان دوم

خیابانی که هر شب، حسینه می شود

۶





شما می‌توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۹۱۳۱۳۲۵ در پیام‌رسان ایتا بفرستید.



● نکاتی درباره صرفه‌جویی انرژی

سوگواره حضرت رقیه (س) در مسجد صادق الائمه (ع) محله نیزه با همکاری داوطلبان هلال احمر گلشهر، اعضای شورای اجتماعی محله و حضور بیش از صد خنرو بانوی علاقه‌مند و فعال اجتماعی این محدوده برگزار شد.

در این برنامه که ویژه بانوان بود، بخش سخنرانی، نکات آموزشی درباره صرفه‌جویی در برق و آب، برنامه آموزشی درباره شناخت بیشتر امام زمان (عج) و جهاد تبیین به اجرا درآمد. غرفه ایستگاه کودک و پذیرایی هم فعال بود.

در پایان برنامه نیز گروه سرود دختران محله به زیبایی اجرا کردند.



● موبک‌داری دختران محله حسین آباد

عطانی اموبک حضرت رقیه (س) در مسجد چهارده معصوم (ع) و با همکاری پایگاه بسیج حضرت معصومه (س) میزبان دختران محله حسین آباد بود.

در این موبک، برنامه‌های متنوعی مانند پرده خوانی، پویش آهوانه، غرفه کتاب، میز مشاوره و پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی و گره‌گشایی مسائل شخصی دختران دایر بود. همچنین در بخشی از این موبک، کمک‌های مردمی برای تهیه بسته معیشتی مورد نیاز کم‌بضاعتان محله جمع شد. گردانندگان این موبک، حدود پنجاه نفر از دختران نوجوان و جوان محله حسین آباد بودند.

● سوغاتی برای میزبانان عراقی

هفته گذشته پویش «آهوانه» به میزبانی مسجد امام جعفر صادق (ع) محله امیرالمؤمنین (ع) با حضور بیش از ۱۲۰ دختر فعال محله برگزار شد.

دختران مشارکت‌کننده در این طرح ابتدا برش و دوخت عروسک را آموزش دیدند، سپس این مسئولیت را برعهده گرفتند که در منازلشان عروسک بدوزند. این عروسک‌ها قرار است در مسیر نجف تا کربلا به میزبانان عراقی هدیه داده شود. هدف پویش آهوانه، قدردانی از پذیرایی خانواده‌ها و دختران عراقی از زائران ایرانی ایام اربعین است که می‌تواند وحدت‌آفرین باشد.



● دورهمی برای حفظ آرامش خانواده

سلسله جلسات «ترنم زندگی» با موضوع کنترل هیجانات در مسجد پنج‌تن آل عبا در محله حسین آباد برگزار شد. در این برنامه، حدود سی نفر از بانوان ساکن محله حسین آباد حاضر شدند و نکاتی درباره چگونگی حفظ آرامش خانواده، مراقبت از فرزندان، مراعات حال سالمندان و کاهش استرس در محیط خانه را آموزش دیدند.

با استقبال خوب بانوان هم‌محل، دور جدید این جلسات با موضوع تاب‌آوری در زندگی زنانه‌ی هفته آینده از سر گرفته می‌شود.



توقف در پیاده‌روها ممنوع

شکایت اهالی محلات مختلف منطقه ۵ از خودروهای متوقف شده در پیاده‌روها سبب شد طی تیرماه و به استناد ماده ۵۵ قانون شهرداری، ۴۵ خودرو متوقف شده در پیاده‌روها با همکاری پلیس راهور اعمال قانون شوند. همچنین بیست خودرو عرضه غیرمجاز مواد غذایی و میوه نیز در این راستا جمع‌آوری و توقیف شد.

چهره‌زیبای تابستانی معابر

باتوجه به تقاضاهای مردمی در خصوص زیباسازی و گل‌آرایی معابر و بوستان‌های منطقه ۵، طی تیرماه ۳۰۰ هزار بوته انواع گل‌های فصلی، دائمی و پوششی کاشته شد و طراوت و زیبایی محیطی را به ارمغان آورد. علاوه بر این ۱۴۴ اصله درخت و درختچه نیز کاشته و باهدف حفظ زیبایی بیش از ۲۰ هزار متر طول از سطوح چمن‌کاری حاشیه‌برداری شد.

برخورد با انبارهای غیرمجاز ضایعات

تشدید برخورد با زیاده‌گراها و انبارهای غیرمجاز ضایعات در منطقه ۵ طی تیرماه سبب شد هفت انبار جدید شناسایی و با هماهنگی دستگاه قضایی و با رأی دادگاه نسبت به پلمب و جمع‌آوری آن‌ها اقدام شود. در مجموع ۲۶ هزار و ۲۰۰ کیلوگرم زیاده جمع شده از این انبارها و خودروهای توقیفی به سازمان پسماند تحویل داده شد.



شهر خبر



رئیس مرکز بهداشت شماره ۲
تأکید کرد

گام‌های مؤثر در مسیر حذف هیپاتیت

به مناسبت روز جهانی هیپاتیت، رئیس مرکز بهداشت شماره ۲ بر اهمیت پیشگیری، شناسایی به موقع و درمان رایگان بیماران مبتلا به هیپاتیت B و C تأکید کرد و از اقدامات این مرکز در راستای تحقق هدف جهانی حذف هیپاتیت گفت.

چوبدار، رئیس مرکز بهداشت شماره ۲، با اشاره به روز جهانی هیپاتیت که هر ساله در ۲۸ جولای (۶ مرداد) برگزار می‌شود، این مناسبت را فرصتی برای افزایش آگاهی عمومی درباره بیماری‌های هیپاتیت و ویروسی، به ویژه نوع B و C می‌داند.

به گفته او، این روز بهانه‌ای برای تمرکز بیشتر بر اقدامات پیشگیرانه، غربالگری هدفمند، درمان مؤثر و حرکت به سوی حذف کامل این بیماری هاست.

او با اشاره به شعار امسال با عنوان «پیش به سوی حذف هیپاتیت C» یادآور می‌شود که دستیابی به آینده‌ای عاری از هیپاتیت، تنها در سایه برنامه‌ریزی منسجم و مشارکت همه جانبه امکان‌پذیر است. به گفته او، مرکز بهداشت شماره ۲ در قالب طرح‌های نظام مراقبت، اقداماتی نظیر آموزش‌های چهره به چهره در پایگاه‌ها و خانه‌های بهداشت، غربالگری بیماران در گروه‌های پرخطر شامل مادران باردار، بیماران دیالیزی، افراد زندانی، معتادان تزریقی و مبتلایان به HIV را به طور مستمر اجرا می‌کند.

رئیس مرکز بهداشت شماره ۲ تأکید می‌کند که حذف هیپاتیت یک هدف جهانی است و تحقق آن تنها با همکاری نزدیک مردم، مسئولان، کارکنان حوزه سلامت و همراهی رسانه‌ها میسر خواهد بود.

حرف هایش ساده است، اما لایه‌های آن می‌شود آرزویی خاموش را حس کرد؛ آرزوی داشتن جایی برای تمرین، مسابقه، دیده شدن. به در بسته سوله نگاه می‌کنند و می‌گویند: اگر این سالن را درست می‌کردند، هر روز با بچه‌های آمدم اینجا تمرین می‌کردیم.

● بچه‌ها جایی برای تخلیه انرژی ندارند

در ادامه گفت و گوها، به سراغ یکی از ساکنان قدیمی محله می‌روم؛ مهدی زشکی بیشتر از نیمی از عمر خود را در همین محدوده زندگی کرده است. وقتی درباره سوله و نبود فضای ورزشی از او می‌پرسم، می‌گوید: اینجا تعداد بچه‌ها کم نیست، ولی جایی برای تخلیه انرژی ندارند. این خیابان‌ها شده است تنها جای بازی و دویدنشان. تابستان‌ها از صبح تا شب یا در کوچه‌ها فوتبال بازی می‌کنند یا باد و چرخه طول خیابان را طی می‌کنند، آن هم وسط ماشین‌ها!

مهدی نگاهی به دوروبر می‌اندازد و ادامه می‌دهد: به محله‌های بالای شهر که می‌روی، قدم به قدم سالن ورزشی ساخته‌اند. هم برای بچه‌ها، هم برای خانم‌ها، هم برای آقایان. ولی اینجا، انگار کسی ما را نمی‌بیند. همین سوله را می‌شد استفاده کرد اما آن راه انبار نمک اختصاص دادند.

● سالن ورزشی، در مسیر آماده‌سازی

شهردار منطقه ۶ مشهد، خواسته مردم برای بهره‌برداری ورزشی از سوله را بحق می‌داند و از اقداماتی می‌گوید که برای تحقق این مطالبه در حال انجام است. به گفته امیرمضان پور در دوره مدیریت شهردار قبلی، گام نخست یعنی تخلیه سوله از کیسه‌های نمک برداشته شده و امسال نیز ساخت سرویس بهداشتی در دستور کار قرار گرفته است. با این حال، رمضان پور تأکید می‌کند که سوله هنوز از نظر ایمنی به شرایط مطلوب نرسیده و کف‌سازی آن انجام نشده است؛ امری که به گفته او، در سال آینده اجرایی خواهد شد. شهردار منطقه ۶ امیدوار است پس از تکمیل این مراحل، سالن برای ورزش‌هایی مانند فوتسال، والیبال و بسکتبال آماده شده و به ظرفیتی مؤثر برای رشد و پیشرفت ورزشکاران نوجوان محله تبدیل شود.



● در آرزوی داشتن فضایی برای تمرین

سوله بحران امیرآباد، بنایی بزرگ بادی آبی رنگ است که نشانی از فعالیت ورزشی یا عمومی در آن دیده نمی‌شود. نه تابلویی بر سردرش نصب شده است، نه پنجره‌ای دارد که از پشت آن بتوان به داخل نگاهی انداخت. از این مکان مدتی برای نگهداری کیسه‌های نمک استفاده می‌شد، اما امروزه اثری از آن کاربرد گذشته مانده است و نه فعالیتی برای استفاده جدید از آن دیده می‌شود. چند متر آن طرف تر صدای توپ و خنده چند نوجوان به گوش می‌رسد. در خیابان، چهارپنج پسر مشغول فوتبال اند و با هر بار عبور ماشین مجبور می‌شوند بازی را متوقف کنند. امیر باباپور چهارده سال بیشتر ندارد و می‌گوید از زمانی که پادش می‌آید، فوتبال را دوست داشته است؛ تا حالا به کلاس ورزشی نرفته‌ام. پدرم هم می‌گوید باید جایی نزدیک باشد که بتوانم بروم. یک بار خواستم در سالن رجادر خیابان کشاورز ثبت نام کنم، اما هم مسیرش دور بود، هم هزینه ثبت نامش زیاد بود.

تابستان‌ها از صبح تا شب یاد کوچه‌ها فوتبال بازی می‌کنند یا با دوپرفه طول خیابان را طی می‌کنند، آن هم وسط ماشین‌ها!

ساکنان امیرآباد

از بی‌توجهی به نیازهای ورزشی نوجوانان و بلا تکلیفی یک فضای بدون استفاده می‌گویند

در بسته رویاها

نیکو عقیده در فاصله بین خیابان امیرآباد تا ۵ سال هاست سوله‌ای وجود دارد که اگر چه در ابتدا با هدف مدیریت بحران ساخته شد، در عمل هیچ‌گاه به کاربری اصلی‌اش نرسید. این بنا مدتی به عنوان انبار نمک استفاده می‌شد و بعداً بدون استفاده ورزشی یا اجتماعی رها شد. چند سال پیش، مسئولان محلی تصمیم گرفتند این سوله به سالن ورزشی تبدیل شود تا پاسخ‌گوی نیاز کودکان و نوجوانان ورزشکار محله باشد؛ پیشنهادی که بسیاری از خانواده‌های محله از شنیدنش خوشحال شدند، اما هیچ وقت به مرحله اجرا نرسید.

در این بخش از شهر، فضای ورزشی عمومی وجود ندارد. ساکنان می‌گویند بچه‌هایشان برای ورزش یا باید مسافت زیادی طی کنند یا از خیر کلاس رفتن بگذرند. این در حالی است که تعداد کودکان و نوجوانان در این منطقه کم نیست و نبود یک فضای مناسب برای ورزش و تحرک، به یکی از معضلات جدی محله امیرآباد تبدیل شده است.



اولویت درخواست‌ها: حوزه پلیس ساختمان

۱۳۷

نیکو عقیده | دوشنبه، ۶ مرداد، امیرمضان، شهردار منطقه ۶ در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حاضر شد تا به صورت مستقیم پاسخ‌گوی سؤال‌ها و درخواست‌های شهروندان این منطقه باشد. در این جلسه ۱۷ تماس تلفنی ثبت شد که بیشترین درخواست‌ها به حوزه پلیس ساختمان اختصاص داشت.

پرتماس‌ترین محله‌ها

محله پورسینا و شهرک شهید باهنر

پرتکرارترین درخواست‌ها

۵ تماس در حوزه پلیس ساختمان برقرار شد که درخواست شهروندی برای برخورد با ساخت‌وسازهای غیرمجاز در خیابان بسیج ۴ در محله امیرآباد و خیابان شهید بحرینی در شهرک شهید بهشتی از آن جمله بود. یک شهروند هم از طولانی شدن فرایند صدور پروانه ساخت در پورسینا (۵)، پشت مجموعه آبی المهدی (عج) گلایه داشت.

درخواست‌های مربوط به حوزه خدمات شهری

۳ تماس در حوزه نظافت معابر بود. شهروندی درخواست نظافت خیابان حره ۸، حدفاصل کوچه مهدیه ۱۰ و ۱۲ را داشت. شهروند دیگری از خیابان پورسینا ۶ از برخورد نکردن با ساکنانی که نظافت را رعایت نمی‌کنند، گلایه داشت. موضوع یک تماس هم به نظافت نشدن کوچه صاحب‌الزمان (عج) ۱۰ در محله شهید بسکابادی مربوط بود.

درخواست‌های مربوط به حوزه فضای سبز

در یک تماس تلفنی، یکی از اهالی خیابان پورسینا ۵ درخواست احداث پارک خطی در این معبر را مطرح کرد.

تماس‌های مربوط به حوزه فرهنگی

درخواست نصب تابلو برای معابر مفتوح شرقی ۱۷، ۱۹، ۲۲ و ۲۵ را یکی از شهروندان در تماس خود مطرح کرد.

تماس‌های مربوط به حوزه فنی و عمران

یکی از شهروندان از محله پورسینا درخواست داشت به وضعیت آسفالت معبر پورسینا ۵۳ رسیدگی شود.

درخواست‌های مربوط به حوزه حمل و نقل و ترافیک

یکی از ساکنان محله کارمندان دوم در خیابان رستمی ۱۲ از ترافیک شدید در این معبر گلایه داشت. شهروند دیگری از همین محله در خیابان رستمی ۲۳ از پارک خودروها و سد معبر مقابل یکی از بنگاه‌های معاملاتی در محله شکایت داشت.



داستان زندگی مرضیه میرزاپور
از نشستن روی ویلچر تا سردبیری نشریه‌ای محلی

نوشتن از عشقی به نام «گل شهر»

سید محمد عطائی داستان‌ها زندگی‌اش را شکل دادند؛ دختری که محو فضای داستانی مانند «نمازخانه کوچک من» یا غرق رمانی مانند «آرزوهای بزرگ» شده بود. مرضیه میرزاپور متولد گلشهر است و خودش را همیشه جزئی از اینجا می‌داند. او کودکی و نوجوانی‌اش را همچون قصیده‌ای زندگی کرده است و در ابتدای جوانی در تراژدی می‌افتد. مرضیه درگیر بیماری نادر ژنتیکی‌ای می‌شود که قوت پاهایش را می‌گیرد و حرکات دست و زبان‌ش را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. اما برای کسی که دلش محکم است و برای مردم می‌تپد، این مشکلات سد نخواهد شد. او در چند سال گذشته، به عنوان سردبیر نشریه محلی گلشهر، مستند ساز و داستان نویس و فعال فرهنگی همراه اهالی گلشهر بوده است.



فصل اول

بهار ادبیات



داستان‌های حماسی گلشهری

مرضیه سی ساله، ساکن محله شهید آوینی و پدر و مادرش مهاجر افغانستانی هستند. اولین بار وقتی برای کلاس انشا دست به قلم برد، از برخورد معلم و هم‌کلاسی‌های متوجه شد که در نوشتن و ادبیات ذوق و استعداد دارد. او از داستانی شورانگیز و شنیدنی تعریف می‌کند که مورد علاقه اطرافیان‌ش بوده است؛ آن زمان از تلویزیون سریال جومونگ پخش می‌شد. یاد می‌آید که فضایی شبیه به آن سریال را برای خودم ترسیم کرده بودم. با این تفاوت که اتفاقات در گلشهر می‌گذشت و پاسگاه اول گلشهر هم نقش کلیدی در آن داشت.

سال‌های خانه نشینی

سال‌های کودکی و نوجوانی‌اش به سرعت سپری می‌شوند. پدر و مادرش عموزاده هستند و ازدواج فامیلی‌شان باعث بروز بیماری‌های ژنتیکی در چند برادر و خواهر خانواده می‌شود. مرضیه هم زمانی که نوجوان است، متوجه می‌شود که او ضاع خوب پیش نمی‌رود. در دوران راهنمایی سرگیجه‌های شدیدی داشته و ابتدا فکر می‌کرده که یک ضعف عادی است. اما کمی بعد متوجه می‌شوند که او چند تا از خواهر و برادرهایش بیماری ژنتیکی دارند. مرضیه مبتلای به بیماری آناتکسی فردریش می‌شود؛ بیماری نوروژنیک که سبب از دست دادن کنترل، نقص گفتاری، نارسایی قلبی و عصبی و ناهماهنگی در حرکات و راه رفتن می‌شود. همان‌طور ادامه می‌دهد تا زمان کنکور و پس از آن. او می‌گوید: نمی‌خواستم باور کنم. در آن سال‌های نوجوانی فکر و ذکرم برنامه ریزی برای آینده بود و می‌خواستم وارد دانشگاه بشوم و پزشکی بخوانم. بعد از پیگیری و مراجعه به دکترهای مختلف با حقیقت روبه‌رو شدیم.

ادبیات، فرشته نجات

از آن به بعد گوشه نشینی را در خانه انتخاب می‌کنم و می‌روم به کلبه تنهایی خودم. از نظرش این تنها نکته مثبت آن دوران است. مرضیه شیفته این تنهایی و انزوای خود می‌شود و خودش را در دنیای ادبیات غرق می‌کند. دفترچه‌ای دارد از یادداشت‌های آن زمان که برای چند نفری خوانده و آن‌ها ساده نویسی و گویاری قلمش را تحسین کرده‌اند. در آن دوران ادبیات می‌شود پناهش. کلی کتاب از نویسندگان مختلف می‌خواند؛ از داستان کوتاه تا رمان‌های بلند. ولی شاید بهترینش که ارتباطی عمیق با حال و روز آن دوران‌ش دارد، داستان «نمازخانه کوچک من» اثر هوشنگ گلشیری است. در آن داستان هم راوی به سبب یک ناهنجاری جسمی، انزوا و گوشه نشینی را انتخاب می‌کند. مرضیه در آن غارتنهایی خوره کتاب می‌شود. در منزل‌شان کلی کتاب داشتند و برادرهایش هم کتاب‌های داستان، رمان و شعر برایش می‌آوردند. کتاب «آرزوهای بزرگ» اثر چارلز دیکنز اثری است که مرضیه رابه سوی داستان نویسی سوق می‌دهد. مرضیه می‌گوید: مادر خوانده شخصیت اصلی یعنی «میس هاویشام» جلوه‌آینه می‌ایستد و دیوانگی‌های خاص و قشنگ انجام می‌دهد که خیلی دوست داشتم.

برگزیده جشنواره داستان

از بیست و پنج سالگی به بعد دل نوشته‌های مرضیه سرو شکل داستان می‌گیرد. او می‌گوید: از خانه بیرون نمی‌رفتم، اما مهمان زیاد داشتم. داستان‌های زندگی و سرگذشت این آدم‌ها را با دقت گوش می‌کردم و دوست داشتم. اصلاً خوب گوش دادن، هدیه همین خانه نشینی بود. تا همین الان قصه‌های آدم‌ها و سرگذشتشان را با دقت تمام گوش می‌دهم.

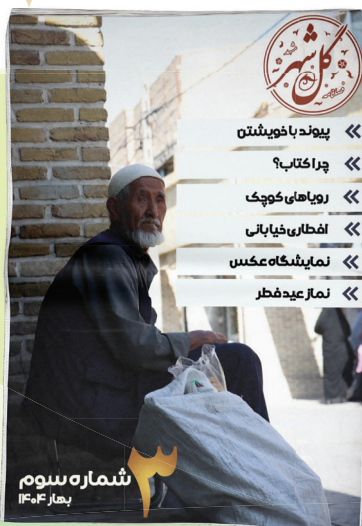
اولین بار داستانی درباره آرزوهای دفن شده و از بین رفته آدم‌ها می‌نویسد. او می‌گوید: شخصیت‌های اصلی آن داستان کوتاه، دختر و پسری روستایی بودند که درگیر عشق می‌شوند. دختری خان زاده و پسری معلم که عاشق هم می‌شوند و به مرگ دختر ختم می‌شود. سال ۱۴۰۰ وارد کلاس داستان نویسی در گلشهر می‌شود. پاییز سال بعد داستان‌ش را برای «کنگره شعر و داستان البرز من» می‌فرستد. چندی بعد تماس می‌گیرند و اطلاع می‌دهند که «رتبه نخست رابه دست آورده‌ای»؛ اما پس از اینکه متوجه می‌شوند مرضیه از مهاجران افغانستانی است، تنها به عنوان داستان برگزیده از او قدر دانی می‌کنند. او می‌گوید: داستان «پاییز آخر» درباره مرد جوانی بود که با شنیدن خبری دنبال این راه افتاد که از سربازی معاف شود. او می‌شود که اگر همسرش معلول باشد، نیاز نیست به سربازی برود. در نهایت مرد در این داستان تنها از موقعیت دختر معلول سوء استفاده می‌کند.



خاطره

یادش به خیر. پاییز ۱۴۰۱ بود. یک شماره ناشناس زنگ گوشی رابه صدا را آورد. خانم محترم و خوش صحبتی آن سوی خط گفت: داستان شما مقام آورده؛ باید بیایید استان البرز با کلی سختی رفتیم. آنجا در سالن همایش وقتی رفتیم جلو، نمی‌دانم کدام مسئول استان البرز بود. اما انتظار نداشتم اسم روی لوح، مال من باشد! پشت سر هم تکرار می‌کرد: شما هستید؟ شما هستید؟ باور نمی‌کردم. راستش حس عجیبی داشتم؛ ترکیبی از چند حس با هم. آن روز معنای غریب بودن را حس کردم. اگر در مدرسه یا هر جای دیگری تقدیر شدم، دوستان هم وطنم بودند و احساس تنهایی نمی‌کردم. آن روز من تنها مهاجر افغانستانی جمع بودم، حسم هم افتخار بود، هم تنها بودن.

پن: راستی چرا جایگاه سالن‌های همایش
رمپ ندارد؟



مستند

سال ۱۴۰۱ خبری به گوش مرضیه می‌رسد که خیلی خوشحال می‌شود؛ خبری درباره اینکه اتوبوس‌های ویژه معلولان ویلچری به مشهد وارد شده‌اند. خوشی‌ای که البته ادامه ندارد؛ چون هیچ‌کدام از این اتوبوس‌ها سهم گلشهر نمی‌شود. مرضیه و دوستانش تصمیم می‌گیرند مستندی از این وضعیت بسازند. نیتشان هم این بوده‌است که وضعیت و مشکلاتشان دیده شود و مسئولان، اتوبوس‌های ویژه را به گلشهر هم اختصاص دهند. در این مستند، مرضیه با ویلچرش حاشیه بزرگراه شهید بابانظر جلو بازار ملل در ایستگاه اتوبوس به انتظار اتوبوسی نشسته‌است که با ویلچرش سوار آن شود. اما اتوبوس‌های یکی می‌آیند و می‌روند و تنها او در ایستگاه می‌ماند.

او این مستند را برای جشنواره «ارغوان» ویژه معلولان می‌فرستد و برگزیده می‌شود. مرضیه می‌گوید: این اتوبوس‌ها رمپی دارد که خودکار بازمی‌شود و هرکس ویلچر دارد، می‌تواند سوار اتوبوس شود. البته که تنها برای ویلچری‌ها نیست و سالمندان، کودکان و مادرانی که کالسکه دارند هم راحت‌تری می‌توانند سوار اتوبوس شوند؛ افرادی که در محدوده گلشهر کم نیستند.

او ادامه می‌دهد: اگر یک اتوبوس به گلشهر اختصاص بدهند و تنها چند بار در روز آن هم در حاشیه بزرگراه توقف کند هم راضی هستیم. اگر تردد اتوبوس منظم باشد، به حرم مطهر یا بوستان‌های سرسبز مشهد سر می‌زنم.

روایتگر زندگی ویلچری‌ها

مهم‌ترین آرزوی مرضیه این است که درمان شود و سلامتی‌اش را به دست آورد. ولی درمان این بیماری مستلزم مهاجرت است. او می‌گوید: جایی شنیده‌ام که اتحادیه اروپا اعلام کرده‌است داروی مخصوص این بیماری را ساخته‌اند. دلم می‌خواهد به استرالیا یا کانادا بروم، چون طبق گفته برادرم، آنجا بیماران توجه ویژه‌ای می‌شود. دلم برای روزهایی که با پاهایم راه می‌رفتم، تنگ شده‌است و دلم می‌خواهد دوباره در کوچه‌های گلشهر راه بروم و بدوم.

او آرزو دارد برود. درمان شود اما دوباره به گلشهر برگردد. مرضیه می‌گوید: زندگی دور از این مردم برایم متصور نیست.

آرزو دارم دوباره بدوم



«سهم من از شهر»
برای دیدن مستند مرضیه میرزاپور درباره مناسب نبودن اتوبوس‌های گلشهر برای معلولان، این‌کدرا اسکن کنید.



فصل دوم

نشریه «گل‌شهر»

●● شهرآرا، محله مشوق خبرنگاری

«گلشهر محلی‌است که در آنجا به دنیا آمدم و در یک کلام برای من یعنی وطنم». صحبت درباره گلشهر را با این جملات ادامه می‌دهد: از نظر من اهالی گلشهر کمی مهربان‌تر و حمایتگر هستند. همیشه مردم این قسمت از شهر به رویم لبخند می‌زنند و این طرف و آن طرف، مردم سر صحبت را با من بازی می‌کنند و چند جمله روحیه بخش می‌گویند؛ طوری که انگار دخترشان هستم.

ایده نشریه گل‌شهر، از زمانی شکل می‌گیرد که شهرآرامحله در اسفند ۱۴۰۰ برای گزارش ویژه روز مادر با مادر مرضیه گفت‌وگو می‌کند. مادر مرضیه به دلیل نگهداری و مراقبت از چند معلول، موضوع این گفت‌وگو بود. مرضیه می‌گوید: زمانی که به منزل ما آمده بود دید و صحبت کردید. مادر من خیلی خوشحال شده بود. طوری که دلم می‌خواست همان ذوق و شوق مادرم را در چهره بقیه مردم هم ببینم. برای همین سه سال پیش در کلاس‌های خبرنگاری روزنامه قدس شرکت کردم.

او ادامه می‌دهد: آن دوره که تمام شد، خواستم حتماً نتیجه‌ای داشته باشم. برای همین طرح نشریه گل‌شهر را به روزنامه قدس و به دفتر تسهیلگری گلشهر ارائه کردم. طرح تأیید و قرار شد با استفاده از ظرفیت بومی به سرانجام برسد. محتوا تماماً به عهده خودمان بود و صفحه‌آرایی را روزنامه قدس انجام داد.

●● نشریه در دستان مردم گلشهر

مرضیه میرزاپور، سردبیر این نشریه، با همکاری نویسندگان و عکاسان گلشهر، کارش را شروع می‌کند و تاکنون سه شماره از این نشریه را به چاپ رسانده‌اند. شماره اول با مشقت زیاد و پس از دو ماه تلاش شبانه‌روزی سرانجام در بهار سال ۱۴۰۲ به چاپ می‌رسد. مرضیه می‌گوید: فرایند کار آن قدر سخت شد که عده‌ای از دوستانم خسته شدند و رفتند. برات رستمی، فرزانه لکزایی و کبری صفری باینکه نیاز مبرمی به درآمد داشتند، کار را رها نکردند تا نشریه چاپ شد.

پس از چاپ شماره نخست، بازخوردهای خیلی خوبی می‌گیرند. مرضیه می‌گوید عکس جلد نشریه چشم‌نوازی می‌کرده و همین باعث شده‌است مسئولان سازمان بازآفرینی گرفته تا اهالی محلی، همگی دوستش داشته باشند.

۲ هزار نسخه چاپ می‌کنند که بخش عمده آن توسط همکاران نشریه در شلوغ بازار بین مردم توزیع می‌شود. قسمتی از آن هم در جشن ماه رمضان گلشهر و در غرفه نشریه بین مردم رایگان توزیع می‌شود. او می‌گوید: مردم دائم به ما روحیه می‌دادند و از کار ما تعریف می‌کردند. گاهی نقد هم می‌کردند تا کارمان بهتر شود. همه این اتفاقات خوب باعث می‌شود نیت کنند که شماره‌های بعدی را هم به چاپ برسانند. البته گویاتصور تحریریه نشریه این بوده که نشریه گلشهر فصل‌نامه است. اما بعد اعلام می‌کنند که قرار است به صورت سالانه چاپ شود. همین اتفاق باعث می‌شود کمی دلگير و دلسرد شوند.

شماره دوم در بهار ۱۴۰۳ به چاپ می‌رسد. اما از آن پس تصمیم می‌گیرند شماره‌های بعدی نشریه را با کمک بنیاد فرهنگی و اجتماعی افغانستانی‌های مقیم جمهوری اسلامی ایران به چاپ برسانند. مرضیه می‌گوید: آقای روح‌الله میرزایی، مسئول این بنیاد، خودش سراغمان آمد و پیشنهاد همکاری داد.

شماره سوم این نشریه بهار امسال با حمایت بنیاد فرهنگی و اجتماعی افغانستانی‌های مقیم جمهوری اسلامی ایران در بهار ۱۴۰۴ به چاپ رسیده‌است.



روایتی از برگزاری مراسم عزاداری دهه اول صفر در محله کارمندان دوم

خیابانی که هر شب، حسینه می شود



راه تجربه



جدی است. بخشی از حال خوب این جمع، به همین همراهی خانوادگی برمی گردد.

فاطمه عامری دودختر دارد و جمعی از بانوان نزدیک فامیل هم هر روز از ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر تا شب در حیاط جمع می شوند و در آماده سازی نذری ها کمک می کنند. می گوید: این مراسم خودش شده یک صله رحم زیبا؛ بهانه ای که فامیل را دور هم جمع می کند.

مشارکت همسایه ها

همسایه ها هم بخشی مهم از این ماجرا هستند؛ بخشی که بدون آن ها، برگزاری چنین مراسمی به این وسعت ممکن نیست. البته طبیعی است که چالش هایی هم وجود داشته باشد. برخی از همسایه ها از شلوغی، صدای بلندگو یا رفت و آمد زیاد گلایه دارند. اما برگزارکنندگان همیشه تلاش کرده اند با احترام و تعامل، دلخوری ها را به حداقل برسانند و رضایت همه را جلب کنند.

در این میان، بسیاری از همسایه ها نه تنها گلایه ای ندارند، بلکه خودشان پایه پای دیگران در دل کارند؛ مثل احمد جعفری، دامداری که ۱۰ شب اول ماه صفر، کارش را تعطیل می کند تا تمام وقتش را صرف مراسم کند. از کارهای خدماتی گرفته تا خرید وسایل و تمیز کردن کوچه، هر جاکاری باشد، می توانی رد او را پیدا کنی.

این مشارکت بی ادعا، از مراسمی فراتر رفته و به پیوندی محکم میان اهالی محل تبدیل شده است. هر کس به سهم خود، سنگی از زمین برمی دارد و قطعه ای از پازل بزرگ این ده شب را کامل می کند.



را همان جا برگزار می کردیم. چون باور داشتیم که اگر برای اهل بیت (ع) قدمی برداریم، خودشان راه را باز می کنند.

مراسم باشکوه خیابانی

این هیئت خالاد یگر پا گرفته و بزرگ شده است؛ آن قدر که هر سال دهه اول صفر، یکی از شلوغ ترین مراسم منطقه را برگزار می کنند. عامری می گوید: مراسم ما به صورت منظم در دهه اول صفر به مدت ۱۰ شب برگزار می شود. از ساعت ۸:۳۰ تا حدود ۱۱ شب. از ساعت ۸:۳۰ آماده سازی ها شروع می شود و با همکاری همسایه ها و فامیل و دوستان، کوچه ها بسته و فرش ها پهن می شود. ساعت ۹ زیارت عاشورا خوانده و بعد از آن، بین ساعت ۹:۳۰ تا ۹:۴۵ سخنرانی آغاز می شود. حسین عامری درباره دلیل برگزاری این مراسم در خیابان هم می گوید: با شیوع ویروس کرونا و جمع شدن مراسم، تصمیم گرفتیم این برنامه را به داخل کوچه منتقل کنیم. جمعیت بیشتر شد و مراسم باشکوه تر. بعد از کرونا این روند ادامه دادیم.

از شب سوم یا چهارم دهه صفر، معمولاً بیش از ۲ هزار نفر برای شرکت در مراسم و صرف غذای آیند. مهمان ها فقط از اهالی محله نیستند. خیلی ها از مناطق دورتر می آیند؛ بخش زیادی از مهمانان ما از مناطق مختلف مشهد می آیند؛ مثلاً از جاده سیمان، شهرک شهید رجایی، وکیل آباد یا حتی طرقله و شانیز.

بهانه ای برای صله رحم

صدای همه آمیخته با هم از حیاط خانه حاج حسین عامری که چند قدم آن طرف تر قرار دارد، به گوش می رسد. وارد که می شوم، وسط حیاط یک دیگ بزرگ می بینم و چند زن که دور آن ایستاده اند. فضا پر از صمیمیت است. هر کس مشغول کاری است. در میان جمع، فاطمه عامری را پیدا می کنم؛ همسر حاج حسین. چهره اش خسته به نظر نمی رسد، باینکه ساعت هاست در رفت و آمد است. خودش می گوید: از همان روزی که تصمیم گرفتیم برای اهل بیت (ع) کاری کنیم، خستگی برایم به معنانشد. باور کنی شب ها به امید اینکه فردا صبح زود تر بیدار شوم و کارها را شروع کنم، خواب به چشمم نمی آید.

او در این مدت، کارش را از حوالی ساعت ۷ صبح شروع می کند. مستقیم می رود به زیرزمین خانه که حالا تبدیل به حسینه شده است و آماده سازی ها را آغاز می کند. وسایل را می شوید. آشپزخانه را تمیز می کند و مقدمات پذیرایی شب را می چیند.

پای صحبت هایش که می نشینی، می فهمی چقدر این مسیر برایش



نیکی عقیده | محله کارمندان دوم، از قدیمی ترین محله های منطقه ۶ مشهد است؛ محله ای که رنگ و بوی مذهبی اش از گذشته تا امروز، بر ویژگی های دیگرش سایه انداخته است. اینجا، هنوز هم پایبندی به مراسم دینی یکی از نشانه های مهم زندگی روزمره مردم است.

یکی از جلوه های پررنگ این پایبندی را می توان در شب های ماه صفر دید؛ شب هایی که اهالی خیابان شهید طالبی ۱۰ کوچه را می بندند. فرش می اندازند و بادل و جان برای برگزاری یک مراسم مذهبی بزرگ آماده می شوند. آغاز این سنت، به تصمیم حاج حسین عامری برمی گردد؛ مردی که سال هادر مناسبت های مذهبی، در خانه اش مراسم برگزار می کرد. اما از زمان شیوع کرونا تصمیم گرفت مراسم دهه صفر را به خیابان بیاورد تا در فضای باز برگزار شود و جمعیت بیشتری بتوانند در آن شرکت کنند.

حالا همه گیری کرونا رفته است، اما این رسم در محله رواج دارد. هر شب بیش از ۲ هزار نفر، نه تنها از همین محله، بلکه از گوشه و کنار شهر، خود را به این خیابان می رسانند تا در این مراسم پرشور و متفاوت شرکت کنند. همسایه ها نیز همراهی می کنند و در برگزاری هر چه بهتر این مراسم نقش دارند.

بهانه ای برای همدلی

ساعت حدود ۸ شب است و از همان ابتدای کوچه، شور و حرکت به چشم می آید. پیر و جوان، زن و مرد، حتی بچه ها هر کدام در گوشه ای از این مراسم سهمی دارند. یکی مشغول نصب بانداست، دیگری چراغ ها را روشن می کند و چند نفر دیگر با دقت و هماهنگی، فرش هایی را پهن می کنند که قرار است ساعتی بعد، جای نشستن مهمان های این مراسم باشند.

این فرش ها حالا از طرف آستان قدس تأمین شده اند. اما قدیمی ترها خوب یادشان است که در سال های اول، همسایه ها از خانه هایشان فرش می آوردند. کمی آن طرف تر، در حیاط خانه حاج حسین عامری، خانم هاسرگرم آماده کردن غذا هستند. هر کدام مشغول کاری اند؛ یکی ظرف ها را می چیند، دیگری برنج می کشد و... صدای خنده و گفت و گوهای صمیمانه نشان می دهد که تاجه اندازه غرق این فضا شده اند. انگار این مراسم فقط یک مجلس مذهبی نیست؛ بلکه بهانه ای است برای دور هم جمع شدن.

اهل بیت (ع) خودشان راهگشا هستند

وسط شلوغی و رفت و آمد، مردی را می بینم که با آستین های بالازده و صورتی عرق کرده، مشغول پهن کردن فرش هاست. چند نفر دیگر کمکش می کنند. اما آن قدر غرق کار است که انگار هیچ کس جز او مسئول این کار نیست. بالاخره که فرش ها پهن می شود، فرصت کوتاهی برای گفت و گو پیدا می کند.

حاج حسین عامری متولد ۱۳۵۵ و بنیان گذار هیئت حضرت رقیه (س) است؛ همان کسی که حالا این روزها خیابان شهید طالبی ۱۰ با همت او و همراهی دیگران حال و هوای دیگری دارد؛ «از سال ۱۳۸۹ حسینه حضرت رقیه (س) را در خانه ام ساختم و به صورت محدود در مناسبت های مذهبی مراسم برپا می کردیم و اهالی می آمدند». آن طور که تعریف می کند، در همان سال های اولی که با خانواده اش به این محله آمده و ساخت خانه و حسینه اش کامل نشده بود، مراسم برپا می شد؛ هنوز ساختمان کامل نشده بود. حتی درو پنجره نداشتیم؛ فقط یک طبقه را در حد سرمایه کاری آماده کرده بودیم. ولی مراسم





عیدگاه

در طرح آهوانه، دختران محله اروند برای میزبانان عراقی، عروسک‌هایی به یادگار از امام رضا (ع) می‌دوزند

هدیه‌هایی کوچک با پیامی بزرگ

حضور در این برنامه رانمی توان نادیده گرفت. می‌گوید: از وقتی فهمیده‌ام که قرار است این عروسک‌ها بروند دست کسانی که در مسیر اربعین از زائران پذیرایی می‌کنند، حسی شبیه به افتخار پیدا کرده‌ام. همین که می‌دانم کار کوچکی که انجام می‌دهم می‌تواند دل کسی را شاد کند، برایم کافی است.

● طرحی قدیمی و نیتی تازه

کلثوم فاروقی که همراه همسرش، سال هاست کانون فرهنگی کوثر را در همین محله اداره می‌کند، از پیشینه این برنامه می‌گوید و اینکه ایده دوخت عروسک آهواز کجا شروع شد: «طرح آهوانه ایده‌ای بود که چند سال پیش در کانون اجرا کردیم. برای مناسبت‌هایی مثل شهادت امام رضا (ع)، بچه‌های محله را جمع می‌کردیم، نمدهای رنگی تهیه می‌کردیم و آن‌ها با کمک هم آهوهایی می‌دوختند و به عنوان هدیه، به زائران امام رضا هدیه می‌شد.»

او توضیح می‌دهد که این آهوها فقط یک کار دستی ساده نبودند؛ برگه‌ای به آن‌ها ضمیمه می‌شد که از دریافت‌کننده می‌خواست اگر احساس خاصی به این عروسک داشت یا حاجتی گرفت، برایشان بنویسد. پیام‌هایی هم از شهرهای مختلف می‌رسید: «از اصفهان، شیراز، یزد و... بعضی‌ها برای مامی نوشتند که این آهوهال دلشان را خوب کرده است یا حاجتی داشته‌اند که برآورده شده.»

فاروقی ادامه می‌دهد: مدتی این طرح را کنار گذاشته بودیم، اما امسال با همکاری مجموعه فرهنگ سرای بهرام که مواد اولیه را تهیه کرده است، تصمیم گرفته‌ایم دوباره آن را اجرا کنیم.

که آیا قیلاهم چیزی دوخته است. می‌گوید: دوخته‌ام ولی نه بانمدا! این اولین بار است که دارم بانمدا عروسک درست می‌کنم. خیلی کیف می‌دهد؛ به ویژه اینکه قرار است به دست یک نفر برسد که اصلاً نمی‌شناسمش. حس می‌کنم یک جور هدیه است و قرار است دل کسی را شاد کند.

● برسد به دست خادمان

چند دقیقه بعد، نگاهم به دختری می‌افتد که با دقت، گوشه یک آهو را بانخ سفید کوک می‌زند. رویه رویش نمدهای برش خورده مرتب چیده شده است و انگار برای هر بخشی از کار، برنامه‌ای در ذهنش دارد. کنارش می‌نشینم و سر صحبت را باز می‌کنم.

اسمش زهرا خانی است. دوازده ساله، ساکن همان خیابان‌های اطراف کانون. بی‌تکلف و صمیمی صحبت می‌کند. شوقش برای

نیکو عقیده داخل یک اتاق کوچک در دل کوچه پس‌کوچه‌های خیابان اروند، جایی که سال هاست به عنوان کانون فرهنگی کوثر شناخته می‌شود، همه چیز برای شروع یک تجربه جمعی تازه آماده شده است. تجربه‌ای که اسمش را گذاشته‌اند «آهوانه». در یک گوشه از اتاق، نمدهای رنگی، قرقره‌های نخ، لایکو و بسته‌های سوزن روی هم چیده شده‌اند. روی میز وسط هم، الگوهای برش خورده بدن آهوها قرار دارد.

دخترها هم کم‌ازراه می‌رسند و اتاق شلوغ می‌شود. کلثوم فاروقی، مسئول کانون، سوزن و نخ برمی‌دارد و با صدایی آرام شروع می‌کند به توضیح دادن: «بچه‌ها، امروز قرار است این آهوهایی نمدهای را بدوزیم، تزئین کنیم و بعد به نیابت از امام رضا (ع) به میزبانان عراقی در مسیر نجف به کربلا هدیه بدهیم.»

● هدیه‌ای برای شادی دل‌ها

هنوز نیم ساعتی از شروع کار نگذشته که اتاق پرمی شود از صدای آرام مکالمه‌ها و خش‌خش نمدها. هر کس گوشه‌ای نشست و سرگرم دوختن است. کسی حواسش به زمان نیست. بعضی‌ها هسته و دقیق کار می‌کنند و با وسواس کوک می‌زنند. بعضی دیگر با اطمینان جلومی‌روند و بعد، بالبخندی، نتیجه را به بغل دستی‌شان نشان می‌دهند.

بعد از کمی گپ و گفت، کنار یکی از دخترها می‌نشینم. مریم احمدی ساکن این محله است و چهارده سال بیشتر ندارد. آرام است و دقیق کار می‌کند و تابه اینجای کار توانسته است دو آهوی نمدهای بدوزد. از او می‌پرسم



نوجوان محله امیرالمؤمنین (ع) در مسیر حفظ کامل قرآن حرکت می‌کند

زندگی پربرکت با کلام خدا



● از زمانی که جزء سی قرآن را حفظ کرده‌ای، رفتار بقیه با تو فرق کرده است؟ در جمع دوستان به من احترام می‌گذارند. پدر و مادرم هم حسابی تشویقم کردند.

● در حال و روحیه خودت چه تغییری پیش آمده است؟

اعتماد به نفسم خیلی بیشتر شده است و حافظه‌ام بهتر عمل می‌کند.

● برنامه‌ات برای ادامه راه قرآن چیست؟ می‌خواهم حافظ کل بشوم و در حال حاضر نیمی از جزء یک را حفظ کرده‌ام.

● پیش آمده که دوستی به خاطر این موفقیت و موقعیت تو به حفظ قرآن علاقه‌مند بشود؟ دوستم، زینب جوان رشید قصد دارد مثل من جزء سی را حفظ کند.

● جد از قرآن، فعالیت فرهنگی یا ورزشی دیگری هم داری؟ به نقاشی علاقه‌مند هستم و چندین تابلو آبرنگ، گواش و طراحی با مداد دارم با موضوع مناظر طبیعی و حیوانات. خواندن داستان‌ها و رمان‌های علمی و تخیلی را هم خیلی دوست دارم.

● آرزو داری در آینده چه کار کنی؟ همان طوره که گفتیم حافظ کل قرآن و هم زمان نقاش برجسته‌ای بشوم. سوژه این گفت‌وگو را مریم مدبری راد، مدیر مدرسه پاسداران، معرفی کرده است.

● چطور به فکر شرکت در مسابقات افتادی؟ سال اولی که شرکت کردم، اصلاً آمادگی نداشتم و معلم و مسئولان مدرسه تشویقم کردند که در مسابقات شرکت کنم. خوشبختانه آنجا مقام نخست را کسب کردم.

● در مسابقات سال‌های بعد چطور؟ سال بعد نفر دوم شدم و امسال دوباره رتبه نخست را به دست آوردم.

● در مسابقه چه نکاتی را رعایت کردی که مقام آوردی؟ سعی می‌کردم تلاوت خوبی داشته باشم و هر سؤالی درباره حفظ می‌پرسیدند، سریع و کامل جواب می‌دادم.



عطایی در مسیر حفظ و قرائت قرآن بودن افتخاری است که نصیب سحر حسینی، دانش آموز سیزده ساله مدرسه پاسداران و ساکن محله امیرالمؤمنین (ع) شده است. زندگی قرآنی او در مرحله پیش از دبستان با شرکت در کلاس‌های تلاوت و ترتیل خوانی شروع شد و از نه سالگی به بعد رنگ حفظ قرآن گرفت. او حافظ جزء سی و مشغول حفظ جزء یک است. سحر توانسته است سه سال در مسابقات قرآن منطقه آموزش و پرورش تبادکان، رتبه برتر در رشته حفظ جزء سی همراه با ترتیل خوانی به دست آورد.

● چه شد که سراغ حفظ قرآن رفتی؟ وقتی کلاس سوم بودم، به تشویق معلم، سوره به سوره حفظ کردم تا جزء سی را کاملاً از بر شدم. خانم سکیینه ارفعی قدم به قدم همراهم بود و اشتباهاتم را اصلاح می‌کرد.

● حفظ جزء آخر چه مدت طول کشید؟ حدود یک سال همراه مادرم با استفاده از سبک استاد پرهیزکار این جزء را حفظ کردم.

● ترتیل خوانی را چطور یاد گرفتی؟ زمانی که پیش دبستانی می‌رفتم، در مؤسسه قرآنی بشارت گلشهر ترتیل خوانی را به ما آموزش دادند.

چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهیدمعقول، کشاورز، پورسینا، ارونند، انصار، شهیدباهنر، شهیدسکابادی، شهیدشیرودی، شهیدرستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه‌یست، شهیدرجایی

محلات منطقه‌ها

مهدی‌آباد، رضائیه، سجادیه، حسین‌آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین^(ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه



مسجد حضرت ابوالفضل^(ع)، سال ۱۳۵۱ در این کوچه ساخته شد. این مکان دینی به برگزاری کلاس‌های فرهنگی و ورزشی برای کودکان و نوجوانان معروف است.

دبیرستان نسیمه سال ۱۳۶۳ در این کوچه تأسیس شد و کلاس‌های فوق برنامه متنوع مثل زبان انگلیسی، موسیقی، رباتیک برای دختران برگزار می‌کند.



کوچه ژاندارم‌ها

نیکو عقیده به گفته اهالی، کوچه شهید موسی پور یک حدود چهل سال پیش با نام «کوچه ژاندارم‌ها» شناخته می‌شد. آن زمان، ژاندارم‌ها در این محل زندگی می‌کردند و هنوز هم بسیاری از قدیمی‌ها، این کوچه را با همان نام به خاطر دارند. یک سر کوچه به خیابان شهید صدوقی ۲۹ می‌رسد و سر دیگر آن به خیابان شهید شیرودی ۲۸. با اینکه این کوچه کاربری مسکونی دارد، به خاطر حضور کلی فروش‌ها در خیابان‌های اطراف، برخی از خانه‌ها به انبار اجناس تبدیل شده‌اند. همین رفت و آمدهای مربوط به بازار، باعث شده است کوچه در برخی ساعت‌ها پرتردد باشد.



پیش دبستانی و دبستان شهید بهرام ندافی، مدرسه قدیمی این کوچه است که سال ۱۳۴۲ تأسیس شد و این موضوع از بنای قدیمی مدرسه مشخص است.

انتهای کوچه موسی پور یک به بوستانی کوچک می‌رسد که زمانی بین اهالی به «بوستان قارچ» معروف بود. این نام‌گذاری به دلیل وجود مجسمه قارچ وسط بوستان بود که حالا دیگر اثری از آن نیست.



ایمان تقوی، یکی از اهالی قدیمی و عضو بسیج محله، در ابتدای کوچه بنگاه معاملات املاک دارد و همه اهالی را می‌شناسد. او اهالی این محله را دوست دارد و از همسایگی آن‌ها خوشحال است.